

## هو الله

جناب غوغای عشق، نامه دوستی بر مخزن نیستی وارد شد و معانی روحانی آن مسرت تازه و فرح بی اندازه بخشید. معلوم است دوستان معنوی که در آشیان الهی وطن دارند، باید از خاک درگذرند و از افلاک بگذرند، قدم از تراب بردارند و در ساحت قدس ربّ الارباب گذارند. این اصحاب را هیچ سدّی حایل نشود و هیچ مغیّری تغییر ندهد. از خمر عشق مدهوشند و از جام شوق بیهوش. مست جمال لایزالند و محوزلال بی مثال. و ظاهر ایشان اگر نارجلوه نماید، باطن ایشان به نور دلالت می کند. عالم الفاظ ایشان را از مراتب بلند معنی منع نکند و حجبات مجاز از مواقع حقیقت محجوب نسازد. به پرتوگل پرواز نمایند و به جناح عزّ توحید در هوای قدس تجرید سیر کنند. وانگهی حرکت عوالم تفرید به قلب راجع است و قلب پاک لطیف را بی باکی در لسان و بیان کثیف ننماید.

« ما درون را بنگریم و حال را      ما برون را ننگریم و قال را »

بر خود آن جناب معلوم است که این اصحاب معروف چه قدر امورات مکروه را مرتکب هستند. در وادی نفس سالکند و در بادیه غفلت ماشی. به هوی سخن می گویند و درتیه ضلالت سلوک نمایند.

ای غوغای عشق، سخن جان را به گوش جان بشنو تا در سیل جانان جان و دل در بازی و درکوی دوست سراندازی. تا بی سرسرافرازی و بی دل بخروشی و بی خمر بجوشی و بی لسان به سروش آیی و از این گلخن ظاهری به گلشن های عزّ الهی میل فرمایی.

ای بلبل، به باغ دل جاگیر و بر شاخ گل مقرر گزین. ای هدهد، به مدینه سبا بازگرد. ای یوسف، از سجن تن بدرآ. ای خلیل، از نار نفس بگذر و به فاران عشق وارد شو. تا در این ظلمت ایام مثل نور برافروزی و کمر خدمت بر بندی و به جان و دل طوف مدینه گل نمائی. این است ثمر وجود.

إِذَا فَاَنْشَقَّ رَائِحَةَ الْمَعَانِي مِنْ قُمْصِ الْمَعْنَوِي لِتَجِدَ رَوَائِحَ الْبِقَاءِ عَنِ يَمَنِ الْوَفَاءِ وَتَكُونَ مِنَ الْمَقْدَسِينَ فِي أُمَّ الْكِتَابِ مِنْ قَلَمِ الْقُدْرَةِ عَلَى لَوْحِ الْعِزَّةِ بِالْحَقِّ مَكْتُوبًا. وَالتَّكْبِيرُ

عليك و على الذين تتبعوك في امر مولاك و كانوا من المحسنين في اللوح مسطورا.

۱۵۲